



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مطالب شرایع در بحث نکاح - همان طوری که ملاحظه فرمودید - با تقسیم اوّلی در چهار فصل است: فصل اول نکاح دائم، فصل دوم نکاح منقطع، فصل سوم نکاح عبید و إماء و فصل چهارم درباره احکام نکاح. فصل چهارم که مربوط به احکام نکاح است پنج بخش دارد: بخش اول مربوط به عیب و تدلیس و مانند آن است که باعث فسخ عقد نکاح است، بخش دوم درباره مهر است، بخش سوم درباره قَسَم و تقسیم اوقات و نشوز و شقاق است، بخش چهارم درباره احکام اولاد است و بخش پنجم - که بخش پایانی این کتاب است - مربوط به نفقات است که نفقه در چه حالتی واجب است؟

بخش چهارم که مربوط به اولاد است دو قسمت فرعی دارد: یکی لحوق فرزند است که فرزند چه وقت به پدر و مادر ملحق می شود؟ شرط اللّٰهوق چیست؟ که این حکم فقهی علمی فراوانی داشت. قسم دوم درباره تلفیقی از سنن و واجبات است که احکام ولادة است که هنگام ولادت چه چیزی واجب است، چه چیزی مستحب است، کودک که به دنیا آمده واجبات او چیست مستحبات او چیست و مانند آن. این بخش خیلی عمیق و علمی نیست نظیر آن بخش های قبلی به خلاف البته مسئله رضاع و مانند آن که حرف دیگر است لکن مبتلی به علمی ما است و مبتلی به عملی مردم است که مثلاً هر چند سال یک بار شاید مبتلا شوند اما مبتلی به علمی ما است که سؤال می کنند این کودک که به دنیا آمده است اذان و اقامه او چگونه است، تربت حسینی (سلام الله علیه) چگونه است،

تخنيک به ماء فرات چگونه است، تسميه چگونه است و عقيقه چگونه است؛ اين هم شيرين است و هم خيلى دقيق نيست و هم مبتلى به علمى آقايان است، گرچه در دراز مدت مبتلى به عملى مردم است.

در اين بخش دوم که فرمود: «القسم الثانى فى أحكام الولادة»^۱ فرمود: «و الکلام فى سنن الولادة و اللواحق»؛

احکام بعضى واجب است بعضى مستحب است و ملحقات اين ولاده چيست؟

«أما سنن الولادة» مستحبات هنگام ولادت؛ در اين صورت تغليب است چون بعضى واجب است و بعضى

مستحب هفت حکم دارد که یک حکم آن واجب است و شش حکم آن مستحب منها آن حکمی که واجب است

جزء واجبات ولادت نيست مربوط به ولادت نيست و آن اين است که هنگام تولد کودک از محارم زن بايد آنجا

باشند يا زنها باشند يا شوهر او اين مربوط به جزء سنتهاى ولادت نيست بلکه مربوط به حکم مَحرميت است

که حرمت نگاه است براى مردها، شوهر او مستثنا است و زنها هم «فى الجملة» است نه «بالجملة» بنا بر اين اين را

نمی شود جزء سنن «ولاده» آورد فرمود «أما سنن الولادة فالواجب منها» اين واجب مربوط به زايمان نيست مربوط

به مَحرميت است اگر بيمار باشد بخوانند اين عضو را عمل کنند همين طور است «فالواجب منها استبداد النساء

بالمرأة» زنها اطراف او باشند که هنگام زايمان نامحرمى نباشد حالا اگر يك وقت بنا شد که عمل جراحى بکنند

اين هم همين حکم را دارد «استبداد النساء بالمرأة عند الولادة دون الرجال» مردها هنگام زايمان حضور نداشته

باشند «إلا مع عدم النساء» که «عند الضرورة» است «و لا بأس بالزوج و إن وجدت النساء» گرچه زنها هم

باشند حضور شوهر او عيب ندارد. اين حکم اول است که مربوط به ولادت نيست حکم عامی است در تمام

شرایط.

۱. شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۷.

اما مستحبات ولادت شش تا است اول «غُسل المولود» است نه غُسل او، دوم اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ که این مجموع یک مستحب است نه اینکه اذان مستحب جداگانه و اقامه مستحب جداگانه باشد بلکه این مجموع یک مستحب است، سوم «و تحنیکه بماء الفرات» مقداری از آب فرات که از دجله در شمال شرقی کربلا می‌ریزد به نام آب فرات است برخی‌ها فکر می‌کردند «بماءِ فرات» به آب خالص و گوارا ولی آنچه که در نقل است و از روایات^۱ بر می‌آید «ماءُ الفرات» است «نعم»! اگر آب فرات در دست نبود آب خالص گوارا عیب ندارد ولی آنچه که جزء مستحبات است «ماءُ الفرات» است نه «ماءِ فرات» آب گوارا و سالم. پس اول «غُسل المولود» است، دوم اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ که مجموع می‌شود مستحب دوم نه اینکه اذان مستحب جدا و اقامه مستحب جدا باشد.

این اذان و اقامه را از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) سؤال کردند که شما اقامه را تفسیر کنید. حضرت «اللَّهُ أَكْبَرُ» و «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» و «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» را معنا کرد بعد وقتی به جمله «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» رسید فرمود: «أَيُّ حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ»^۲ نماز، زیارت‌نامه «الله» است انسان همان‌طوری که به بارگاه ائمه(علیهم السلام)، انبیا(علیهم السلام) مشرف می‌شود و زیارت‌نامه می‌خواند، نماز زیارتِ خداست چقدر این تعبیر شیرین است! چقدر این تعبیر لطیف است! حضرت فرمود: «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» یعنی «أَيُّ حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ» زیارت «الله»، تنها مکالمه نیست دیدار هم هست.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۰۷؛ «باب استحباب تحنیک المولود بالتمر و ماء الفرات و تربة قبر الحسین ع و إلا فبماء السماء و جملة من أحكام الأولاد...».

۲. التوحید، مرحوم صدوق، ص ۲۳۸ - ۲۴۱.

این اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ جمعاً مستحب دوم است، «تحنیکه بماء الفرات» مستحب سوم، «و بترتة الحسين عليه السلام» مستحب چهارم است، نه اینکه مجموع اینها یک مستحب شود کام گرفتن، مقداری از تربت حالا خواه «بماء الفرات» باشد خواه به آب دیگر این کام گرفتن کودک به تربت سید الشهدا (سلام الله علیه) مستحب مستقل است کاری به «تحنیکه بماء الفرات» ندارد مقداری از آب فرات را در حنک او ریختن یعنی ولو نمی به حنک او برسد این قسمت را می گویند حنک که «تحت الحنک» از این است این آب فرات به هر وسیله ای است به حلق او برسد این مستحب است تربت حسینی هم مستحب است. «فإن لم يوجد ماء الفرات فبماء فرات» این را هم فقها توجه کردند که اگر آب فرات کربلا نبود آب گوارای سالمی را در حلق او بریزند «و لو لم يوجد إلا ماء ملح جعل فيه شيء من التمر أو العسل» که شیرین شود.

پس مستحبات اول غسل مولود است، دوم اذان و اقامه است، سوم تحنیک به ماء فرات است، چهارم تحنیک به تربت حسین (صلوات الله و سلامه علیه) است.

پنجم: «ثم يسميه أحد الأسماء المستحسنة» البته افضل آن «ما يتضمن العبودية لله سبحانه و تعالى» - که در روایات هم هست «عبد الرحمن»، «عبد الله» «عبد الرحيم» و مانند آن^۱ - افضل اسمایی است که نشانه بندگی خدا را داشته باشد «و تليها أسماء الأنبياء و الأئمة عليهم السلام».

ششم: «و أن يکنیه مخافة النبز» مثل اینکه ما شناسنامه می گیریم برای این کودک غیر از این اسم یک کنیه آبرومند محترمی بگیریم، این مستحب است چرا؟ چون در جاهلیت در اقوام جاهلی صدا کردن کودکان به اسم

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰۱، ص ۱۳۰؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص نَعِمَ الْأَسْمَاءُ عَبْدُ اللَّهِ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْأَسْمَاءُ الْمُعْبَدَةُ وَ شَرُّهَا هَمَامٌ وَ الْحَارِثُ وَ أَكْثَرُهُ مُبَارَكٌ وَ بَشِيرٌ وَ مَيْمُونٌ [مُبَارَكاً وَ بَشِيرًا وَ مَيْمُونًا] لِئَلَّا يُقَالَ تَمَّ مُبَارَكٌ تَمَّ بَشِيرٌ تَمَّ مَيْمُونٌ وَ قَالَ لَا تُسَمُّوا شَهَابَ [شِهَابًا] فَإِنَّ شِهَابَ [شِهَابًا] اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّارِ».

جعلی خودشان در میدان بازی و مانند بازی رواج داشت ممکن است اسم بدی برای او بگذارند، لقب بدی برای او بگذارند، شما لقب و کنیه‌ای که انتخاب می‌کنید گرچه کنیه غیر از آن اسم است، کنیه غیر از لقب است، هر سه را از یک جهت اسم می‌گویند؛ عَلَم و کنیه و لقب است که هر سه را به یک مناسبت اسم می‌گویند ولی در اینجا فرمودند نام و کنیه خوبی مثل شناسنامه خوبی برای او انتخاب کنید. این «مخافة النبی» برای اینکه در جاهلیت این بود الآن هم - متأسفانه - در بین افرادی که مواظب زبانشان نیستند نام‌هایی برای دیگران می‌گذارند مثلاً در بازی کم آورده یا در تجارت کم آورده یا در معاشرت‌های دیگر کم آورده، نام بدی برای او می‌گذارند. قرآن کریم فرمود آبروی افراد را حفظ کنید: ﴿لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ﴾^۱ - این «الف» ﴿الْإِسْمُ﴾ «الف» وصل است و قرائت نمی‌شود - مواظب حرف زدنهايتان باشید آبروی افراد را حفظ کنید حالا چه جوانی چه پیری چه در میدان بازی و چه در میدان تجارت به هر حال آبروی افراد را حفظ کنید نام بد برای کسی نگذارید. می‌فرماید برای اینکه او «نبی» نشود نام بدی روی او نگذارند شما از همان اول شناسنامه آبرومند و خوبی را برای او انتخاب کنید. آن روزها شناسنامه بدین صورت نبود الآن هم در بین عرب‌ها آنچه که خیلی رایج است همین کنیه است، شناسنامه مصطلح ما به این صورت نیست.

پس در بین این احکام که یکی واجب است و ارتباطی به مسئله ولادت ندارد مربوط به مَحْرَم و نامَحْرَم است، شش چیز مستحب است: اول غُسل مولود، دوم اذان و اقامه، سوم تحنیک به آب فرات، چهارم تحنیک به تربت سید الشهدا (سلام الله علیه)، پنجم تسمیه و نام‌گذاری به نام‌هایی که مشتمل عبودیت بر خداست بعد نام‌های ائمه (علیهم السلام) و ششم کنیه است مثل اینکه نام خوب بگذارید که مبدا دیگران در میدان بازی و غیر بازی اسم بد برای

۱. سوره حجرات، آیه ۱۱.

او بگذارند. غالب اینها مربوط به روایات است و روایات فراوانی هم هست که ما گاهی یکی دو نمونه بعضی از روایت‌ها را می‌خوانیم.

این تسمیه و نام‌گذاری چه وقت باشد؟ ما که گفتیم سنن ولادت است خیلی هم تأخیر نشود لکن روایت شده که این استحباب تسمیه در روز هفتم است، روز هفتم نام‌گذاری بکنند.

بعد در جریان انتخاب کردن کنیه فرمود: «و یکره أن یکنیه أبا القاسم»^۱ اگر اسم او را وجود مبارک محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) گذاشتید، «أبو القاسم» نگذارید، جمع بین این دو، مخصوص حضرت بود. اگر کسی نام فرزند خود را محمد گذاشت کنیه او را «أبو القاسم» قرار ندهد. «إذا کان اسمہ محمداً و أن یسمیه حکماً أو حکیماً أو خالداً أو حارثاً أو مالکاً أو ضراراً» اینها اسم‌های مکروهی است. البته در بین عرب‌ها، عرب اهل بادیه که ﴿جاءَ بَکُم مِّنَ الْبَدُوِّ﴾^۲ این «بَدُو» که آخر آن «واو» دارد به معنی بیابان است نه اینکه «بدوا» گفتیم یعنی اولاً، آنکه می‌گویند «اولاً»، «بدئاً» است که آخر آن همزه دارد «ابتدئ» است نه اینکه آخر آن «واو» داشته باشد، آنکه «واو» دارد برای بیابان است. برادران یوسف گفتند: ﴿جاءَ بَکُم مِّنَ الْبَدُوِّ﴾، بادیه‌نشین را می‌گویند او از «بَدُو» آمده است و اگر کسی خواست بگوید من ابتدئاً، می‌گوید «بدئاً» یا «ابتدئاً»، دیگر نمی‌گوید «بدوا» چون این غلط است. اهل بادیه معمولاً با حیوانات زندگی می‌کنند مدافع آنها همین کلاب است و در بیابان آنجا هم درنده‌ها فراوان است برای اینکه اینها دامدار هستند و به طمع دام آنها، گرگ‌ها می‌آیند. اینها برای اینکه نامی، پهلوانی را به همراه داشته باشد قدرت را به همراه داشته باشد و شجاع‌پرور باشد غالباً این نام‌ها را برای بچه خود می‌گذارند، «فَهْد» یعنی

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۸.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

یوزپلنگ، «أسد» می‌گذارند، «غیر» می‌گذارند که «غیر» یعنی پلنگ، آن «أسد» هم که شیر است، اینها معمولاً نام بچه‌های خود را به اسم درنده‌ها می‌گذارند که با خوی درندگی و مبارزه بالا بیایند. آن اسمای پُر برکت که قبلاً در زمان جاهلیت نبود اما اسم‌های اخلاقی کم بود آن اسم رایج همین بود «فهد» و «غیر» و «أسد» و مانند آن برای اینکه بچه‌ها را با خوی درندگی بار بیاورند و اینکه می‌بینید از این اسم‌ها زیاد است برای همین است، «غیر» یعنی پلنگ «تَنَمَّر» خوی پلنگی است «پلنگان رها کرده خوی پلنگی»^۱ درست است که شیر شجاع‌تر از پلنگ است ولی پلنگ عصبانی‌تر از شیر است. این خوی پلنگی که سعدی می‌گوید:

چنان قحط سالی که اندر دمشق *** که یاران فراموش کردند عشق^۲

آنجا دارد از بس که خطر بود مردم دور هم جمع می‌شدند «پلنگان رها کرده خوی پلنگی». می‌گویند او - حالا یا افسانه است یا به هر حال درست است - از شدت عصبانیت گاهی تکه‌تکه می‌شود! خوی «تَنَمَّر» این است. غرض این است که اسم «غیر» گذاشتن، «فهد» گذاشتن، «أسد» گذاشتن برای همین جهت است که اینها در بیابان زندگی می‌کنند و باید شجاع‌پرور باشند. اینها را فرمود مکروه است.

در جریان نام‌گذاری یک وقت از حضرت سؤال کردند که شما چرا مثلاً فلان نام را داری؟ یکی دو تا روایت را ما در این قسمت بخوانیم مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف وسائل جلد ۲۱ صفحه ۳۹۹ باب ۲۸ که نام‌گذاری به «حکیم و خالد و مالک و حارث» مکروه است در روایت پنجم دارد که مرحوم صدوق «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ (أَحْمَدَ بْنِ) أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ

۱. سعدی، مواعظ، قصیده ۵۸: «به نام ایزد آباد و پر ناز و نعمت *** پلنگان رها کرده خوی پلنگی».

۲. سعدی، بوستان، بخش ۱۳ باب اول.

بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) که فرمود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى مِثْرِهِ أَلَا إِنَّ خَيْرَ الْأَسْمَاءِ عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ وَحَارِثَةُ وَهَمَامٌ وَشَرُّ الْأَسْمَاءِ ضِرَارٌ وَمَرْءٌ وَحَرْبٌ وَظَالِمٌ»^۱ این روایت پنجم است.

در روایت ششم دارد: «مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْكَشِّيُّ فِي كِتَابِ الرِّجَالِ عَنْ حَمْدَوَيْهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةٍ» نقل کرده است که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) به «عَبْدُ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ» فرمود چرا اسم پسر خود را «ضَرِيسَ» گذاشتی؟! «كَيْفَ سَمَّيْتَ ابْنَكَ ضَرِيسًا» «قَالَ كَيْفَ سَمَّاكَ أَبُوكَ جَعْفَرًا» چطور پدرت اسم تو را جعفر گذاشت ما هم اسم پسر خودمان را ضریس گذاشتیم - بی ادبی برای آنهایی که امام را نشناخته بودند این بود! - «كَيْفَ سَمَّيْتَ ابْنَكَ ضَرِيسًا» گفت: «كَيْفَ سَمَّاكَ أَبُوكَ جَعْفَرًا» حضرت فرمود: «إِنَّ جَعْفَرًا نَهْرٌ فِي الْجَنَّةِ وَضَرِيسٌ اسْمُ شَيْطَانٍ»^۲ خیلی فرق دارد! اینکه اسم شیطان است برای اینکه نام‌هایی که برای اوست در اثر مکر و شیطنتی که او دارد است چون او از هر راهی حمله می‌کند: ﴿لَا تَيَّهَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ﴾^۳ من از هر طرف می‌آیم، آینده‌نگری او را در جلوی او مقدم می‌دارم او را می‌گیرم، گذشته او را در جلوی او می‌گذارم و می‌گویم حالا وقتش است بیا جبران کن قبلاً دست تو نبود حالا که دست تو افتاد بیا جبران کن، طرف راست او، طرف چپ او، به لحاظ بچه‌های او، اینها را از هر طرف می‌گیرم. خدا غریق رحمت کند مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) در بحار نقل می‌کند که دو طرف به هر حال راه باز است، چون آنکه در قرآن دارد شیطان از چهار طرف تهدید کرد: ﴿لَا تَيَّهَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ

۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۹۹.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷.

أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ» بالا و پایین خالی است، سرّ اینکه در تهدیدهای شیطان بالا و پایین خالی است، خدا غریق رحمت کند مرحوم مجلسی را ایشان این نکته را در بحار نقل می‌کند که راه دعا و سجده باز است، انسان سر بالا کند با دعا آنجا شیطان نیست، سر خم کند سجده آنجا شیطان نیست، این دو طرف راه باز است نه اینکه اصلاً نباشد یعنی در حال دعا انسان خیلی موفق است در حال سجده خیلی موفق است چون بهترین حال در سجده است گفت این دو طرف باز است یعنی خدا همه اطراف شش‌گانه را به او راه نداد که بیاید این دو طرف را بسته است خیلی حرف لطیفی است! این مربوط به مسئله مستحبات شش‌گانه‌ای که در ایام ولادت است منتها روزها هم فرق می‌کند.

«و أما اللواحق»^۱ این امور شش‌گانه مربوط به زمان ولادت بود اما بعد از ولادت یک سلسله مربوط به روز هفتم است یک سلسله احکام که روزی ندارد مربوط به رضاع است که به چه کسی بگویند این کودک را شیر بدهد و یک سلسله احکام است که بعد از میلاد است اختصاصی به روز هفتم ندارد و آن حضانت است حضانت صبغه فقهی دارد که با اهمیت هم هست چه اینکه رضاع هم حکم فقهی دارد ﴿أُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ﴾^۲ که بحث آن جداست منتها چون بخش مهم این رضاع در محرّمات آمده یعنی در اول کتاب که نکاح با کدام زن حرام است محارم را که ذکر می‌کنند رضاعی‌ها را هم ملحق به نسب می‌کنند آنجا بحث رضاع مفصل گذشت اما حالا خصوصیت رضاع و مانند آن که استحبابی را به همراه دارد اینجا ذکر می‌کنند. می‌فرمایند سنن روز هفتم، یک؛ و مسئله رضاع، دو؛ که مربوط به روز هفتم نیست و مسئله حضانت که این حضانت فصلی دارد، رضاع فصلی دارد،

۱. بحار الانوار (ط - بیروت)، ج ۶۰، ص ۱۵۵.

۲. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۸.

۳. سوره نساء، آیه ۲۳.

سنن روز هفتم که عقیقه و مانند آن است فصل دیگر دارد. مسئله رضاع و مسئله حضانت کاری به روز هفتم ندارد
سنن روز هفتم جدا است.

«سنن الیوم السابع» روز هفتم چهار امر مستحب است: «الحلق» که سر را به هر وسیله است بتراشند «و الختان و ثقب الأذن و العقیقه» این امور، مستحبات روز هفتم است. «أما الحلق، فمن السنة حلق رأسه يوم السابع مقدماً على العقیقه» بعد از تراشیدن موی سر چکار بکنند؟ «و التصدق بوزن شعره ذهباً أو فضةً» یک مثقال طلا است یا یک مثقال نقره یا کمتر یا بیشتر، به وزن موی این کودک که مجرای بول را گذرانده صدقه بدهند. اینها جزء مستحبات روز هفتم است. «فمن السنة حلق رأسه يوم السابع» این «مقدماً» بر «عقیقه»، یک؛ بعد از اینکه سر را تراشیدند به اندازه وزن این سر «و التصدق بوزن شعره» حالا یا «ذهب یا فضة». مستحضرید که آن روزها نه اوراق بهادار بود نه سکه اوراق بهادار که بعدها جعل شده است، در زمان وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) طبق راهنمایی حضرت «عمر بن عبدالعزیز» سکه زده است قبلاً هر کس در خانه خود مثل هیزمی که در انبارها بود مقداری طلاق و نقره داشت یک تکه را می‌برید نان می‌گرفت یا احتیاجات دیگر خود را می‌گرفت. قبلاً وقتی که گاز و مانند آن نبود هر کسی در انبار خود در آشپزخانه هیزم داشت این چوب‌های هیزم هم دو قسم بود یک مقدار وقود بود مثل آن چوب‌های گردو و مانند آن که اینها می‌ماند در کنار آشپزخانه که مرتب تا یک هفته ممکن بود این چوب بسوزد ظهر و شام که می‌شد غذا درست می‌کردند چوب‌های نازکی که می‌آوردند این چوب‌های نازک با این چوب‌ها بزرگی که با خاکستر پوشیده بود و آتش داشت این روشن می‌شد آن را می‌گفتند «وَقُودُ النَّارِ» که آتش‌زنه یا آتش‌گیره بود چوب‌های کوچک را با اینها آتش می‌زدند وقتی مشتعل می‌شد غذا درست

می کردند. در قرآن دارد آنها که دنباله رو کفر هستند هیزم اند آنها که رهبران کفر هستند ﴿وَقُودُ النَّارِ﴾^۱ هستند بعد مثال می زند ﴿وَقُودُ النَّارِ﴾ را ﴿كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ﴾^۲ آل فرعون آتش زنه و آتش گیره هستند که «بِهِمْ تُوقَدُ النَّارُ» این آتش کفر و نفاق و الحاد به وسیله اینها روشن می شود، اینها وقود هستند و دیگران وقود نیستند همین هیزم های ریز هستند. غرض این است که این کار را در روز هفتم انجام بدهند به وزن موی سر او طلا یا نقره بدهند که این رسم رایج بود مثلاً یک تکه شمش طلا می آوردند مقداری نان می گرفتند یا مقداری گوشت می گرفتند. «و یکره أن یخلق من رأسه موضع و یترك موضع و هی القنازع» بعضی از آنها مخصوصاً سادات بودند بخشی از موی سرشان را نمی تراشیدند می گفتند حرمت سیادت است علامت سیادت است، این بود و بعضی از سادات این کار را می کردند. می گویند این کار را نکنید سر را به هر حال بتراشید، یک قسمت موی سر را بگذارید و بقیه را بتراشید این کار، کار روایی نیست. «و یکره أن یخلق من رأسه موضع و یترك موضع» که این را می گویند «قنازع» قنزع بودن یعنی بخشی از سر را تراشیدن بخشی را گذاشتن که برای عده ای علامت بود.

«و أما الختان، فمستحب یوم السابع و لو أخر جاز و لو بلغ و لم یختن وجب أن یختن نفسه» نسبت به او واجب است، ختان واجب است که این کار را انجام بدهد. مستحب است «یوم السابع» و لو تاخیر هم بیندازد «جاز»، اگر بالغ شد و مختون نشد ختانی نداشت «وجب أن یختن نفسه و الختان واجب» اما نسبت به زن ها ممکن است که نیازی به خفض داشته باشد این مستحب است. «و لو أسلم کافر غیر مختن وجب أن یختن نفسه» ختان واجب است

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱.

چون کافر بود اهل ختان نبود حالا که مسلمان شد واجب است که این کار را انجام بدهد «و لو كان مسناً» چون حکم واجب شرعی است «و لو أسلمت امرأة لم يجب ختانها» این هم مستحب است.

«و أما العقیقة» که خیلی محل ابتلا است و مرتب سؤال می‌کنند درست است که عقیقه مستحب است درست است که اینها از یک مستحب سؤال می‌کنند اما اگر ما - خدای ناکرده - مسئله را ندانیم گرفتار حرام می‌شویم. اگر کم و زیاد بگوییم که کجا مستحب است و کجا مستحب نیست گرفتار حرمت می‌شویم. اصرار ما این است که این مسایل دست ما باشد چون محل ابتلای علمی ما است و مرتب سؤال می‌کنند. کار، کار مستحبی است و اگر هم نکردند عیبی ندارد اما ما اگر - خدای ناکرده - این را طور دیگری بگوییم مثلاً آن روز مستحب بود ما یک روز دیگر بگوییم این می‌شود حرام این است که اعتنای به این امور از آن جهت لازم است مثلاً اصرار بعضی‌ها این است که اگر این کودک پسر است گوسفند نر باشد و اگر دختر است گوسفند ماده درست است و در روایات است اما وقتی یک فقیه جمع می‌کند بین مطلق و مقید می‌بینید روایت دو طایفه است طایفه‌ای می‌گوید برای پسرها گوسفند نر و برای دخترها گوسفند ماده اما روایات دیگر دارد که «سواء»، پس معلوم می‌شود که این افضل است. این کار، کار فقیه است، روایات دو طایفه است در طایفه اولی چند تا روایت است که اگر این کودک پسر بود گوسفند نر و اگر دختر بود گوسفند ماده «الذكر للذكر و الأنثی للأنثی»^۱ این چند تا روایت است و خیلی‌ها هم مقید بودند که همین‌طور باشد اما این‌طور نیست که «إلا و لابد» این باشد چون روایات مطلق هم داریم که فرمود «سواء» چه گوسفند نر باشد و چه گوسفند ماده باشد عقیقه حاصل می‌شود، پس معلوم می‌شود که آن طایفه از روایات افضل است. «فیستحب أن یعق» عقیقه شود «عن الذكر ذكر و عن الأنثی أنثی». دو مطلب است: یکی

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۱۷؛ «باب أن عقیقة الذكر و الأنثی سواء كبش كبش و یستحب أن یعق عن الذكر بذكر أو أنثین و عن الأنثی بأنثی ..».

اینکه اصلاً عقیقه واجب است یا نه؟ دوم اینکه این تفصیل واجب است یا نه؟ «و هل يجب العقیقة قبل نعم و الوجه الاستحباب» چون در روایات دارد که اگر ترک کردید عیب ندارد ولی عقیقه مستحب است نه صدقه که شما بگویید من پول آن را می‌دهم صدقه، خیر! مثلاً در جریان «یوم النهر» در مکه، دین می‌خواهد این سنت روز دهم در شهرها باقی بماند حالا کسی بگوید که من پول این را صدقه می‌دهم خیر! کافی نیست، البته آن صدقه ثواب خاص خود را دارد اما به اُضحیه عمل نشده است. «و لو تصدق بثمانها لم یجز فی القیام بالسنة» گفتند روز دهم اُضحیه مستحب است، شما بگویید من پول آن را صدقه می‌دهم چیست؟! صدقه البته ثواب خاص خود را دارد ولی اُضحیه آن ثواب عظیمی که دارد نصیب این شخص نشده است. در جریان روز دهم در منا که اصلاً واجب عمل نشده است. «لم یجز فی القیام بالسنة و لو عجز عنها آخرها» اگر نمی‌تواند هر وقت که فرصت پیدا کرد ولی عقیقه مستحب است که مردم به هر حال به گوشت برسند. «و لا یسقط الاستحباب» حالا اگر کسی که فعلاً مقدور او نیست، بعداً انجام بدهد که این گوشت به مردم برسد به این فقرا برسد. «و یستحب أن یجتمع فیها شروط الأضحیة» که سالم باشد و افتاده نباشد گوش‌بریده نباشد و مانند آن «و أن تخص القابلة منها بالرجل و الورك» مقداری از پا و مقداری از ران، گرچه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سعی می‌کردند که ران گوسفند، ران گاو استفاده نکنند، معمولاً این قسمت بالا را که به حلق و سر نزدیک بود کتف و اینها را استفاده می‌کردند ولی آنجا چون به بول‌گاه نزدیک است، آن گوشت‌ها شایسته ما نیست. چطور اینها زندگی می‌کردند! و جداً این کار را می‌کردند چون ران به بول‌گاه نزدیک است ما از آن استفاده نمی‌کنیم، کریم یعنی این! «بالرجل و الورك» یک مقدار پا و یک مقدار ران را به قابله بدهند «و لو لم یکن قابلة» - این «کان» کان تامه است - اگر قابله‌ای نبود خود زن‌ها این کار را کردند «أعطی الأم» به مادر بگویند «تصدق به» در اختیار بگذارند. «و لو لم یعق الوالد استحب للولد أن یعق

عن نفسه إذا بلغ» اگر پدر عقیقه نداد پسر مستحب است وقتی که بالغ شد خود عقیقه بدهد. «و لو مات الصبی يوم السابع فإن مات قبل الزوال سقطت» آن عقیقه، «و لو مات بعده» زوال «لم يسقط الاستحباب»^۱ از این معلوم می شود که تنها برای حفظ سلامت نیست یک عبادت است، «و یکره للوالدین أن يأکلا منها» از عقیقه بخورند، «و أن یکسر شیء من عظامها بل یفصل أعضاؤها» تکه تکه نکنند، خیر! همین طور باید دفن کنند. «هذا تمام الکلام» در احکام «يوم السابع».

پس «احکام الولادة» هفت تا بود که یکی واجب بود و شش تا مستحب که آن واجب مربوط به ولادت نبود مربوط به محرمیت بود، این گذشت. بعد از «ولاده»، «يوم السابع» دارند و رضاع دارند و مسئله حضانت. در روز هفتم این گونه از مسایل مستحب است، برترین و بهترین مستحبات که همان عقیقه است و حکم عقیقه هم بالصراحه روایات دو طایفه است، آن طایفه ای که می گوید: «الذكر للذكر و الأنثی للأنثی» کم نیست لکن در قبال آن روایات دیگری است که فرمود «سواء» این مسئله روز هفتم است می ماند مسئله رضاع و حضانت که خیلی از اینها محل ابتلای علمی آقایان است.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۹.